



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی شرط مشروعیت غرض در شخصیت های حقوقی

خلاصه مباحث گذشته

در جایی که {تأسیس}^۱ شخصیت حقوقی مقدمه تحقق حرام می شود اگرچه مقصود مؤسس این نباشد که حرام هایی در زیر پوشش آن شخصیت حقوقی انجام شود اما می داند که اگر این شخصیت حقوقی مانند حزب، شرکت یا بانک را تأسیس کند، وضعیت به گونه ای است که در اختیار افرادی قرار می گیرد که از این شخصیت حقوقی سوء استفاده کرده و مرتکب معصیت می شوند و آن را دست آویزی برای انجام گناه قرار می دهند. آیا اولاً از نظر تکلیفی تأسیس چنین موسسه حقوقی و شخصیت حقوقی حرام است و بر فرض حرمت آیا از نظر وضعی باطل است یا خیر؟

بحث در حرمت تکلیفی آن بود و {برای اثبات آن} به قبح عقلی چنین کاری استدلال شده بود که وقتی شخص می داند که {تأسیس} شخصیت حقوقی منجر به انجام گناه در خارج می شود اگرچه خود او مخالف تحقق گناه است اما تأسیس آن با علم به تحقق گناه، از نظر عقل قبیح است و وقتی قبیح باشد از نظر شرعی حرام خواهد بود.

اشکال هایی به این استدلال گرفته شد، سومین اشکال این بود که عقل در صورتی حکم به قبح می کند که راه تأسیس موسسه یا شرکت یا حزب، منحصر در این مکلفی باشد که قصد تأسیس آن را دارد؛ اما اگر منحصر نباشد {به گونه ای که} اگر او ایجاد نکند دیگری ایجاد می کند و کسانی که قصد سوء استفاده دارند استفاده کرده و مرتکب گناه می شوند او قدرت بر منع دیگران از تأسیس این حزب را ندارد {و قدرت بر منع از ارتکاب حرام را نیز ندارد} این دقیقاً مانند فرضی است که شخصی انگور خود را به خماری که می داند انگور را به خمر تبدیل می کند می فروشد و می گوید اگر من نفروشم دیگری می فروشد پس چرا عمل من قبیح باشد؟

ملاک قبح عمل این است که منجر به آن گناه شود و من چه این انگور بفروشم و چه نفروشم آن گناه در خارج محقق می شود و قدرت بر جلوگیری از آن را ندارم و عاجز هستم در نتیجه مکلف نیستم زیرا عاجز مکلف نمی شود.

به عبارت دیگر آنچه عقل می گوید این است که بر هر عیدی واجب است غرض مولای خود را تأمین کند. اگر غرض او به این تعلق پیدا کرده است که آن خمر در خارج تحقق پیدا نکند تا جایی که بتواند باید منکر را دفع کند و مانع تحقق آن در خارج شود اگر مقدمه تحقق این منکر و ایجاد خمر در خارج، منحصر در او باشد به این صورت که فقط او عنب داشته باشد و خمار از راه دیگری نتواند آن را تحصیل کند و خمر را ایجاد کند در این صورت شخص قادر بر دفع منکر است و عنب را نمی فروشد و سبب به وجود آمدن آن منکر را از بین می برد. اینجا اگر بفروشد و نقض غرض مولا را تسهیل کند قبیح است. بلکه تا جایی که می تواند باید دفع منکر کند و عنب را نفروشد.

^۱ تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.



اما اگر عنب منحصر در این شخص نباشد و اگر این نفروشد دیگری می فروشد در این صورت قادر بر دفع منکر خارجی نیست؛ چراکه دفع منکر خارجی متوقف بر نفروختن عنب توسط او نیست بلکه متوقف بر این است که همه انگور فروشها متفق شوند و عنب را در اختیار آن شخص قرار ندهند اما یک نفر نمی تواند مانع آن منکر شود و اینکه بخواهد مانع دیگران شود نیز مقدور نیست و می داند که برخی از آنها حتما می فروشند چه بگویند چه نگویند به حرف او گوش نمی دهند و با اینکه می دانند که این کار درست نیست می فروشند. {در حالیکه} ما عقلا و شرعا به دفع آن منکر مکلف هستیم در صورتی که قدرت داشته باشیم و دفع منکر یک مصداق بیشتر ندارد و آن نفروختن عنب به خمار است و این نیز تحت قدرت یک نفر نیست در نتیجه {اگر دیگران عنب را به خمار می فروشند} او عاجز از دفع منکر است و بعد از عجز، برای او جایز است که آن عنب را بفروشد.

خلاصه جواب مرحوم امام به اشکال سوم

مرحوم امام ره از این اشکال جواب داده اند و البته پذیرفته اند که دفع منکر در این مسئله محقق نمی شود مگر به اینکه هیچ کس به خمار عنب نفروشد و همه بر عدم بیع عنب، اجتماع کنند و فرض این است که این شخص نیز قدرت بر این اجتماع ندارد {بنابراین} وجوب دفع منکر، انحلالی نیست و یک مصداق بیشتر ندارد و آن متوقف بر اجتماع کل است و چون قدرت بر آن ندارد مکلف به آن نیست؛^۱ زیرا از تحقق این واجب عاجز است در نتیجه این واجب از گردن او ساقط شده و می تواند عنب خود را بفروشد.

ایشان می فرماید با وجود اینکه این مطلب را قبول داریم اما این واجب -یعنی: وجوب دفع منکر- یک لازمه ای دارد که لازمه آن انحلالی است و تحت قدرت شخص است. لازمه وجوب دفع منکر عدم نقض دفع منکر است از این باب که امر به شیء مقتضی نهی از ضدعام و نقیض آن است. اگر دفع المنکر ملاحظه شود قدرت بر آن ندارد و متوقف بر اتفاق همه فروشندگان عنب است و متوقف بر این شخص به تنهایی نیست تا قدرت {امثال} آن را داشته باشد اما نقض دفع المنکر و نقیض آن که حرام است؛ زیرا امر به شیء مقتضی نهی از نقیض آن است و نقیض دفع منکر انحلالی است نه اینکه فقط یک مصداق داشته باشد. اینگونه نیست که {لازم باشد} همه اجتماع بر نقض دفع المنکر کنند؛ بلکه هر کسی به تنهایی می تواند دفع المنکر را نقض کند. هر فروشنده عنبی می تواند انگور را بفروشد و نقض کند و همین که این چنین کند آن دفع المنکر نقض شده است چه دیگران بفروشند یا خیر. این انحلالی است و متوقف بر اجتماع همه نیست و این حرمت نقض دفع منکر بر این شخص و هر شخص دیگری به عدد انگور ها و به عدد فروشندگان متعدد می شود و به هر کدام یک حرمت مستقل تعلق می گیرد.

^۱ دقیقا نظیر همان موردی است که شیخ انصاری فرموده است که واجب باشد جسم سنگینی را بلند کنند و این محقق نمی شود نمی شود مگر اینکه جماعتی دست به دست هم داده و تعاون کنند و سنگ را از اینجا بردارند. حال اگر {مکلفی} می داند که این جماعت همکاری نمی کنند آیا بر او واجب است که اعمال قدرت کند با اینکه می داند که نمی تواند؟ در چنین فرضی وجوب اعمال قدرت از او ساقط می شود زیرا {وجوب} رفع جسم ثقیل بیش از یک مصداق ندارد و آن نیز متوقف بر همکاری همه است و اگر دیگران همکاری نمی کنند بر او واجب نیست که اعمال قدرت کند.



پس به صورت مستقل بر او حرام است که دفع منکر را نقض کند و انگور خود را به این شخص بفروشد. از این رو شخص نمی تواند به این بهانه که چون دیگران همکاری نمی کنند بگوید من عاجز هستم. زیرا عاجز از نقض دفع المنکر نیست این کار او حرام است و حرمت به آن تعلق گرفته است چه دیگران بفروشند و چه نفروشند، صرف اینکه دیگران بخواهند بفروشند سبب نمی شود که او دفع منکر را نقض کند. مثل اینکه مولا کند به همه عبید خود که درب را به روی دزد باز نکنید و این انحلالی است و هر شخصی می تواند درب را باز کند من به صرف اینکه باز نکنم دیگری می تواند باز کند یک حرمت مستقلی به او متوجه شده است کاری به دیگران ندارد. اینجا نیز گفته می شود که نقض دفع المنکر بر هر کدام از آنها حرام است. اینکه دیگران بخواهند نقض کنند سبب نمی شود که بر این شخص نقض دفع المنکر حلال شود.

پس در اینجا دو حکم داریم یکی وجوب دفع المنکر است که بیش از یک مصداق ندارد و شخص از تحقق آن عاجز است و نمی تواند به تنهایی دفع المنکر کند اما این حکم لازمه ای دارد که امر به شی مستلزم نهی از نقیض آن است و لازمه آن یعنی حرمت دفع المنکر انحلالی است و به هزاران حکم به عدد افرادی که انگور دارند منحل می شود. نسبت به هر کدام «یحرم علیک نقض دفع المنکر» تحقق پیدا می کند این یک حکم مجموعی واحد بسیط نیست بلکه احکام متعدده ای است و هیچ کدام مزاحم دیگری نیست.

اشکال به پاسخ مرحوم امام

ظاهراً این جواب مرحوم امام ره نیز تمام نباشد. این طور از این جواب پاسخ داده شده^۱ که در بیان ایشان پذیرفته شده که یک واجب اصلی وجود دارد که موضوع حکم عقل است و یک حکم تبعی وجود دارد که لازمه آن حکم اولی است. مصب حکم عقل یا حکم شارع این است که بر عبد واجب است که دفع منکر و مبغوض مولا کند و چیزی که مبغوض مولا است را انجام ندهد و مقدمات آن را نیز فراهم نکند. دلیل {لزوم} نهی از منکر اگر دلیل عقلی باشد، عقل می گوید قبیح است که عبد دفع منکر و مبغوض مولا نکند {بنابراین} قبح ابتدا روی این عنوان رفته و وجوب به این عنوان تعلق پیدا کرده است و لازمه آن این است که نقض دفع منکر حرام باشد.

{از این رو ابتدا} باید تکلیف خود را با واجب اصلی و با آنچه که مصب حکم عقل است روشن کنیم که آیا نسبت به آن تکلیف و مسئولیتی داریم یا خیر؟ با ملاحظه وجوب دفع منکر و اینکه شخص قدرت بر امتثال دفع المنکر که واجب است را ندارد به این خاطر که اگر او {عنب را} بفروشد دیگری می فرسود و این منکر واقع می شود در نتیجه از دفع منکر عاجز است و به خاطر عجز تکلیف که مشروط به قدرت است ساقط می شود، وجوب به او تعلق پیدا نمی کند. وقتی تکلیف وجوب دفع المنکر از او ساقط شد نوبت به لازمه آن نمی رسد که حال که این واجب است نقیض آن حرام باشد حرمت نقیض آن متوقف بر این است که این واجب باشد. اگر آن وجوب ثابت باشد نقض آن بر من حرام است، اگر نماز واجب شد ترک آن حرام می شود و اگر روزه واجب باشد ترک آن حرام می شود امر به شی مقتضی نهی از ضد عام است {اما} اگر وجوب ساقط شد به این خاطر که قدرت بر روزه نداشت نقیض آن حرام نخواهد بود.

^۱ رک: فقه العقود ۱: ۳۷۰-۳۷۱.



اینجا نیز همین طور است اگر پذیرفتید که آنچه واجب است دفع المنکر و منع خمار از تخمیر عنب است. این شخص قدرت بر منع این خمار از تخمیر عنب را ندارد زیرا متوقف بر این است که همه فروشندگان متفق بر عدم بیع شوند و او نمی تواند عدم بیع را احراز کند بلکه یقین دارد که برخی می فروشند در نتیجه قدرت بر دفع منکر ندارد مانند وقتی است که از روزه گرفتن عاجز باشد و وجوب از او ساقط می شود وجوب ساقط می شود و وقتی ساقط شد نقیض آن بر شخص حرام نمی شود و نوبت به نقیض نمی رسد تا گفته شود نقیض انحلالی است. ظاهراً اگر پذیرفتیم که مصب حکم عقل وجوب دفع منکر است این پاسخ مرحوم امام از اشکال سوم تمام نیست.

محل بحث از قبیل این نیست که سنگی را عده ای بلند کرده اند و مولا بگوید همچنان آن را بالا نگه دارید و بعد گفته شود هر کدام که آن را زمین بگذارند این واجب نقض می شود پس هر کدام به صورت انحلالی و مستقل قادر بر عصیان امر مولا هستند و نسبت به مسئله دفع منکر نیز اینگونه تطبیق شود که حکم عقل به قبح تسهیل تحقق مولا در فرضی است که منکری محقق نشده است و خمار عنبی ندارد و گفته می شود که شما دفع منکر کنید یعنی نگذارید که این اتفاق رخ دهد و هر کدام از فروشندگان که مبادرت به فروش کنند این تحقق نیافتن مبعوض مولا را نقض می کنند و آنچه که عقل درک می کند قبح تسهیل در تحقق مبعوض مولا است.

این مطلب صحیح نیست زیرا این خروج از فرض مسئله است چرا که در این تشبیه امر مولا از ابتدا به این تعلق گرفته که سنگ را رها نکنید در حالیکه در ما نحن فیه فرض این نیست؛ بلکه گفته شده که مصب حکم عقل وجوب دفع منکر است. بله اگر مولا بگوید بر همه حرام است که عنب بفروشند و مصب حکم، حرمت فروش عنب به خمار باشد انحلالی خواهد بود. اما فرض مرحوم امام ره این است که وجوب دفع منکر مصب حکم عقل است و بر همه واجب است که مانع از تحقق منکر در خارج شوند و عدم تحقق این منکر در خارج و منع از تحقق آن متوقف بر اتفاق همه است و اتفاق کل مقدور نیست و لذا گفتند که لازمه آن این است که بر همه حرام است که خمار را متمکن از ساخت خمر کنند و این حرمت به صورت مستقل منحل می شود. آنچه در اشکال مطرح شد وجود حرمت مستقل نسبت به هر یک است و حال آنکه باید این حرمت به عنوان لازمه آن واجب در نظر گرفته شود در چنین فرضی حکم ابتدا به دفع المنکر تعلق گرفته و باید تکلیف واجب اصلی روشن شود که آیا نسبت به واجب اصلی مسئولیتی وجود دارد؟ واجب اصلی فقط یک مصداق دارد و شخص قدرت بر آن ندارد در نتیجه عاجز است و وقتی مکلف نباشد نوبت به لازمه آن نمی رسد.

پس اگر اینگونه باشد که عقل این را درک کرده باشد که بر هر عیدی لازم است که غرض مولا را تامین کند و غرض مولا دفع منکر است در این صورت لازم است به شرط اینکه قدرت داشته باشد و این شخص قدرت ندارد.

باید فرض را نظیر جایی تصویر کنیم که واجب است سنگی برداشته شود و وقتی می دانم که دیگری همکاری نمی کند بر من واجب نیست که اعمال قدرت کنم؛ زیرا {انجام این تکلیف} متوقف بر اتفاق همه است نه جایی که سنگی برداشته شده و حرام است که کسی آن را رها کند که گفته شود حرمت انحلالی است. حرمت ابتدا به تک تک اشخاص به صورت مستقل تعلق پیدا کرده است زیرا هر کدام که رها کند این روی زمین می افتد.



تمام بودن استدلال به دلیل عقلی در موارد احراز شدت اهمیت مولا نسبت به اغراض خود

تا به اینجا اینگونه مطرح شد که سه ایراد به دلیل عقلی گرفته شده و جواب هایی که به آنها داده شد قابل مناقشه بود اما آیا {با این وجود} می توان دلیل عقلی را پذیرفت که تسهیل مقدمات حرام برای دیگری قبیح است و این قبح آن ملازم با حرمت شرعیه است؟

{به نظر می رسد که در این مسئله نمی توان به صورت مطلق پاسخ منفی یا مثبت داد} این مطلب دائر مدار مقدار اهمیتی است که شارع برای غرض خود قائل است. اگر غرض شارع مقدس اینگونه تعلق بگیرد که معصیت در خارج محقق نشود به این صورت که نهی ابتدا به شخصی که به صورت مستقیم می خواهد تخمیر را انجام دهد تعلق پیدا کرده است که بر او حرام است که این عمل را مرتکب شود و بعد این از نظر عقل توسعه پیدا می کند که بر دیگران حرم است که توطئه کرده و مقدمات را در اختیار او قرار دهند این توسعه ای که عقل قائل است دائر مدار مقدار اهمیتی است که مولا به آن ذی المقدمه می دهد و متوقف بر این است که مزاحمتی با مصلحتی در مقدمات نداشته باشد به این صورت که یک مزاحم اقوایی با آن نباشد، در این صورت عقل می گوید حرام است که مقدمات در اختیار آن شخص قرار گیرد.

اگر در آن مقدمات مصلحتی بود که می توانست با مفسده این حرامی که زید می خواهد مرتکب شود مزاحمت کند مثل این که در آزاد بودن فروشندگان عنب مصلحتی بود که می توانست با آن مفسده ای که خود تخمیر دارد مزاحمت کند^۱ پس مفسده تخمیر به حدی نیست که سبب منع دیگران از فروش عنب شود بلکه {فقط} در این حد است که از خود او نسبت به تخمیر منع کند در این صورت آن قبح به آن مقدمات سرایت نمی کند. اگر عقل بتواند این را در موردی درک کند در اختیار گذاشتن آن مقدمات نسبت به این شخص خمار معصیت نمی شود که گفته شود قبح معصیت شامل آنها نیز می شود. اما اگر فرض شود که مقدمات هیچ مصلحتی نداشته باشد حتی مصلحت تسهیل و مصالح دیگری که مورد نظر شارع است نباشد تا با مفسده خود تخمیر معارضه کند و بر آن غالب شود آن وقت عقل می گوید که نمی توان این مقدمات را در اختیار خمار گذاشت.

طرق احراز میزان اهتمام مولا نسبت به اغراض خود

گاهی از مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات عقلانی و گاهی از نصوص شرعی استفاده می شود که مفسده تخمیر {فقط} در حد فعل خود خمار است و به اندازه ای نیست که مقدمات تخمیر را حرام کند. در آنها مصالحی وجود دارد که به ارتکاز متشرعی یا به ارتکاز عقلانی یا به مناسبات حکم و موضوع یا به قرائن لفظی در خود روایات {فهمیده می شود} به طور مثال در مورد نقض به مسئله ازدواج که گفته شود ازدواج نکن چون نوه ات که از نسل تو متولد می شود، فلان معصیت را مرتکب می شود، غیبت می کند، تهمت می زند و یا قتل را مرتکب می شود پس ممنوع است که ازدواج کنی زیرا قبیح است که مقدمه آن معصیتی که پسر تو یا نوه تو یا پسر نوه تو مرتکب می شود را ایجاد کنی. در اینجا حتی اگر قصد او تحقق این معاصی نباشد ولی می داند که یکی از نوه هایش مرتکب می شود هم ارتکاز متشرعی و هم ارتکاز

^۱ مصلحتی نه نسبت به شخص خمار بلکه نسبت به اشخاص دیگری که می خواهند کاسبی کنند و امر معاش خود را بگذرانند و عنب بفروشند



عقلانی و هم روایاتی که تاکید بر ازدواج می کند^۱ می رساند که در خود ازدواج مصالحی است که بر مفسده ای که نوه شخص مرتکب شود در نظر شارع غلبه دارد. در این صورت عقل نمی گوید که انجام مقدمه قبیح است. در حقیقت وجوب تأمین غرض مولا و وجوب جلوگیری از نقض غرض مولا و تحقق مبعوض مولا {منوط به میزان اهمیت غرض مولا است و این غرض} به حدی مفسده اش زیاد نیست و غرض مولا تا آن حد تعلق پیدا نکرده که از این مقدمات نیز منع شود و مصالح موجود در این مقدمات نیز از بین برود. این عدم تحقق آن مبعوض به آن اندازه لازم است که خود آن شخص یعنی همان نوه نوه آن فرد حرام است که این کار را انجام دهد نه اینکه بر این شخص {که ازدواج می کند} نیز حرام باشد. در اینجا موضوع قبح عقلی از بین می رود عقل می گوید نقض غرض مولا قبیح است. اما نقض غرض مولا به اندازه ای که غرض مولا اهمیت دارد و مزاحم با غرض اقوایی در نظر مولا نشده است بنابراین از همان ابتدا حکم عقل محدود است اما در موارد مزاحمت با غرض اقوی در مقدمات نقض آن غرض، قبیح نیست زیرا غرض تا این حد گستردگی ندارد که شامل این شود در نتیجه به اختلاف موارد مختلف می شود

به طور مثال اینکه شخصی می خواهد حزبی تشکیل دهد و این حزب آثار و برکاتی دارد اما از طرفی یقین دارد که عده ای سوء استفاده کرده و در راه های انحرافی استفاده می کنند باید ملاحظه کرد که آیا مفسده ای که بر تأسیس شخصیت حقوقی مترتب می شود به اندازه ای هست که اصل این مقدمه را زیرا سوال ببرد به این خاطر که مقدمه حرام می شود؟ اگر کسی می خواهد هیئت یا صندوق قرض الحسنه تشکیل دهد و می داند که در آینده حرامی در آن محقق می شود یا ربایی صورت می گیرد مانعیت ترتب این حرام از ایجاد آن مقدمه منوط به این است که چقدر غرض در آن حرام در نظر مولا اهمیت دارد؟ آیا در این حد هست که من را منع کند و برای من قبح بیاورد که این حزب و یا این موسسه و یا این شرکت یا بانک را تأسیس کند یا خیر؟

{مثال دیگر این است که می دانیم} درختکاری مستحب است اگر شخصی شرکت درختکاری تشکیل دهد و بداند که در آینده افرادی پیدا می شوند که این درخت ها را قطع می کنند و از طرفی قطع درخت حرام باشد، این شخص با تشکیل این شرکت مقدمه آن حرام را ایجاد می کند {حرمت ایجاد شرکت درختکاری منوط به همین نکته است.}

{یا در مثال} تجارت کردن و تحصیل سود وقتی می داند که دولت جائر مالیات می گیرد و آن را در راه حرام خرج می کند آیا مبعوضیت {این} نتیجه در این حد است که او را از تجارت یا تأسیس شرکت تجاری منع کند؟

باید {این مطلب را} از طرق مختلف فهمید نمی توان گفت که همیشه هست و نمی توان گفت هیچ گاه نیست. گاهی به حدی مبعوض است که این مقدمه نیز از شخص نباید صادر شود مانند اینکه شخصی به صدد قتل است و به دنبال اسلحه یا چاقو است در اینجا حرام است که چاقو را در اختیار او قرار دهد وقتی که علم دارد که آن شخص آن را در راه مبعوض به کار می برد و کسی را می کشد. در چنین مواردی عقل می گوید قتل نفس حرام است. زیرا به حدی مبعوض است که شامل این فرض نیز می شود که اسلحه را در اختیار او قرار دهد و صرف اینکه بگوید اگر من در اختیارش قرار

^۱ در روایات با وجود اینکه به طور معمول این علم برای هر شخصی حاصل می شود که یا در میان نسل او فردی پیدا می شود که یا نماز نمی خواند یا روزه نمی گیرد یا کار خلافی انجام می دهد، در عین حال این مقدار بر مسئله ازدواج تاکید کرده اند.



نهم دیگر قرار می دهد مبرر نمی شود و اگر ظالمی می خواهد شخصی را اعدام کند نمی توان گفت اگر من او را نکشم آن ظالم او را اعدام می کند این مبرر انجام قتل نمی شود.

در صورت شک اگر اطلاعات و عموماً وجود داشته باشد به همان تمسک می شود و اگر نباشد به اصول عملیه رجوع می شود، که اگر شک در تکلیف باشد اصالة البرائة است و اگر شک در مکلف به باشد اصالة الاحتیاط خواهد بود و هر کدام در جای خود راهکاری دارد

بنابراین به طور مطلق نمی توان گفت که تهیه مقدمات برای غیر قبیح است؛ بلکه بستگی به این دارد که آن حرام تا چه اندازه در نظر مولا اهمیت داشته باشد اگر {تهیه مقدمات} مطلقاً قبیح باشد حتی خود شارع نیز نمی تواند ارتکاب آن را تجویز کند که بروید ازدواج کنید حتی اگر منجر به معصیت نوه های شما شود. زیرا شارع اجازه در قبیح نمی دهد اما {این لازمه در جایی که قبح تهیه مقدمات را مطلق ندانیم نمی آید} قبح آن متناسب است با مقدار اهمیت مولا به آن مبعوضی که از سوی دیگری می خواهد محقق شود؛ گاهی بسیار شدید است و شامل همه مقدمات و در همه شرایط می شود و گاهی آنقدر شدید نیست بلکه به حدی است که به صورت مستقیم نباید مباشرت به انجام آن کند اما اگر دیگری انجام دهد مشکلی ندارد چون مزاحم دارد و ممکن است مصالح اقوایی در مقدمات وجود داشته باشد و در این صورت قبح ندارد.

بنابراین پاسخ نقض هایی که گفته شد کسی به آنها ملتزم نمی شود مانند مسئله تجارت و ازدواج، روشن می شود؛ زیرا در آن موارد مبعوض مولا در آن حد نیست که شامل این مقدمه نیز بشود.

جمع بندی

بنابراین دلیل اول کلیت ندارد و نمی توان گفت که به صورت مطلق تهیه مقدمات و اسباب حرام که توسط شخص دیگری انجام می شود قبیح است و دلیل اخص از مدعی است و در موارد مختلف فرق می کند چه مقدمه فروش عنب به خمار باشد و یا فروش چوب به کسی باشد که با آن بت می سازد و یا ازدواج باشد و یا تجارتي باشد که ظالم مالیات آن را می گیرد. در همه مثال ها باید دید که مقدار اهمیت آن غرض در نظر مولا که به عدم تحقق آن تعلق گرفته چه مقدار است در برخی موارد مقدمات را قبیح می کند و در برخی موارد قبیح نمی کند. باید به ادله اثباتی مراجعه کرد مانند ارتکازات متشرعی و عقلانی و ادله لفظی و اگر در موردی شک شد به اصول عملیه رجوع شود.

اما از کلام مرحوم امام ره این طور به نظر می رسد که این قبح را به صورت مطلق ثابت می دانند و حتی اگر روایاتی نسبت به جواز بیع عنب به خمار وارد شده باشد^۱ باید کنار گذاشته شود زیرا تجویز در قبیح است اما به نظر ما این برخورد با روایت تمام نیست وقتی خود روایت می گوید ارتکاب این مقدمه جایز است به این معنا است که در نظر شارع آن حرام این قدر اهمیت ندارد که این مقدمه را نیز حرام کند. وجود قبح و عدم آن متناسب با شدت و ضعف مبعوض است وقتی خود شارع می گوید آن مبعوض خیلی نزد من اهمیت ندارد مگر نسبت به کسی که می خواهد به طور مستقیم آن

^۱ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذِينَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ لَهُ كَرْمٌ أَيْبَعُ الْعِنَبَ وَالتَّمْرَ مِمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ خَمراً أَوْ سَكراً فَقَالَ إِنَّمَا بَاعَهُ حَلَالاً فِي الْإِبَانِ الَّذِي يَحِلُّ شُرْبُهُ أَوْ أَكَلُهُ فَلَا بَأْسَ بِيَبْعِهِ. (وسائل الشيعة ۱۷: ۲۳۰)



مبغوض را مرتکب شود اما به آن اندازه اهمیت ندارد که مقدمات را نیز مبغوض قرار دهد مصالحی در مقدمات وجود دارد که بر آن مبغوض غالب می شود.

اما ادله ای که در مورد لعن غارس خمر و بایع خمر و مشتری خمر آمده است^۱ منافاتی با این روایات تجویز بیع العنب ممن یعمله خمر ندارد. زیرا این روایات مربوط به کسی است که برای تخمیر، غرس می کند و یا می فروشد اما نسبت به کسی که از تخمیر بدش می آید و فقط می فروشد و می داند که او صرف این راه می کند شامل نمی شود و روایات تجویز صریحا وارد شده که چنین بیعی اشکال ندارد.

^۱ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى أَنْ يُشْتَرَى الْخَمْرُ وَأَنْ يُسْقَى الْخَمْرُ وَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَغَارِسَهَا وَعَاصِرَهَا وَشَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَبَائِعَهَا وَمُشْتَرِيَهَا وَآكَلَ ثَمَنِهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ. (وسائل الشيعة ۱۷: ۲۲۴).